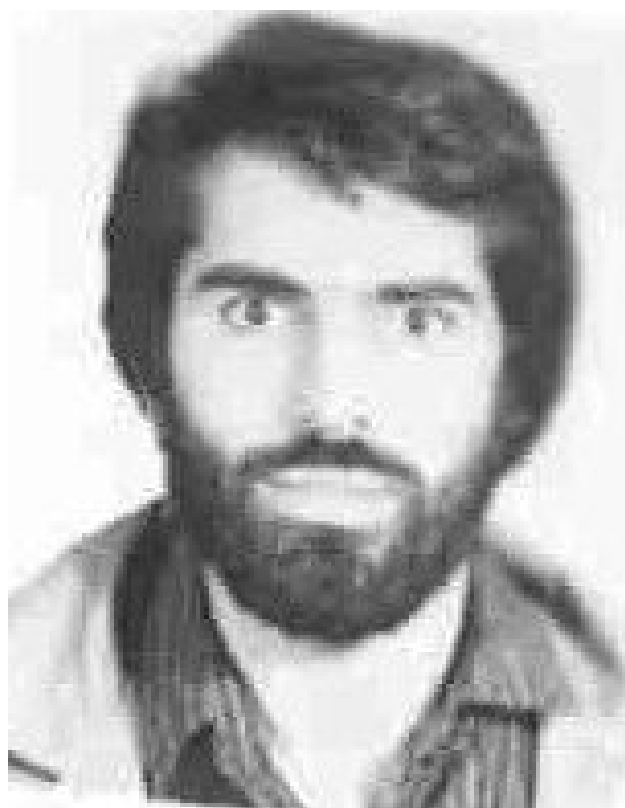


شهید محمود خاج



از بشارت علی
سازمانه جامع سرداران و هزار شهید استان بوشهر

نام پدر	رضا
تاریخ تولد	۱۳۴۰/۰۳/۰۱
محل تولد	بوشهر – گناوه
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۱/۰۱
محل شهادت	شوش
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	جهادگر
شغل	جهادگر
تحصیلات	دیپلم
مدفن	گناوه

زندگینامه

شهید محمود خاج در سال ۱۳۴۰ در چهار برج در یک خانواده کارگری به دنیا آمده پدر او بی اندازه علاقه خاصی به قرآن داشت و دلش می خواست که فرزند خود را به مکتب خانه ای بفرستد که اصول و تعالیم اسلامی را یاد گیرد این شهید در سن ۵ سالگی بود که به قرآن خوانی شروع کرد و در ۶ سالگی آن را ختم کرد تا این که در سال ۱۳۵۶ در محضر حجت الاسلام والمسلمین آقای جمیع حضور یافت نامبرده علاقه خاصی نسبت به این روحانی مبارز داشت که بتواند از فکر و معلومات و استفاده و بهره ببرد این شهید کلیه اصول و موازین اسلامی را یک به یک و یکی بعد از دیگری سوال می کرد تا بتواند جواب گوی یار و طاغوتیان باشد ، ناگفته نماند این شهید استعداد و فراگیری بیشتری را در لحظه کم به خود مانند آهنربا جذب می کرد .

به هر حال فعالیت های خود را روز به روز گسترش داد . تا اینکه در زمانی که امام امت پیامها و اطلاعیه های خود را از نجف اشرف و پاریس به ایران ارسال می داشت تا این که به دست روحانیت مبارز و افراد مبارز مملکت که نسبت به این رژیم بدبین بودند به دست مردم مبارز برسد وی مخفیانه آنها را در دسترس مردم قرار می داد تا آنها را از نظر سیاست و دیانت روشن کند .

وی در زمان رژیم سابق به وسیله ساواک مورد شناسائی قرار گرفت به طوری که نامبرده را خواستند دستگیر کنند ولی خوشبختانه از آنجایی که خدای عزوجل یار و یاور مردم مبارز که همیشه قدم در راه الله بر می دارند بوده و هست او را در پناه خود قرار داده تا در دست چنین افرادی که همیشه بر اسلام و روحانیت بودند پر نشود او به بندر گناوه گریخت و مدت طولانی با تغییر شکل در این بندر بود ولی هرگز دست از مبارزه و فعالیت بر می داشت و به راهنمایی و ارشاد مردم می پرداخت وی در آتش سوزی ها و خراب کردن سینماها و بانکها و اماکن فساد حمله ور می شد تا اینکه به قدرت خدا انقلاب پیروز شد و توانست آزادانه به فعالیت های خود ادامه دهد

در سال ۵۹ در کمیته ۴۸ آبادان که جز سپاه پاسداران بود فی سبیل الله فعالیت کرد و در این مدت کوتاه که خدمت می کرد به بنیاد مستضعفان انتقال دادند ولی بر اثر لیاقت و شهامتی که از خود نشان می داد او را به سمت سرپرستی کمیته امداد امام خمینی انتخاب کردند و پس از گذشت مدت زمانی خود را در تعاون اسلامی گنجانید و در سال ۵۹ به خدمت اعزام گردید و ۵ ماه خدمت مقدس نظام اسلامی را انجام داد ولی متأسفانه بعلت ضعف بینایی معاف گردید شهید در آبان ماه به آبادان برگشت و پس از ۶ الی ۷ روز که در آبادان جنگ بود برای نجات خانواده اش از آنجا به گناوه آمدند اما باز عشق به الله او را واداشت که به آبادان برگردد و دوش به دوش برادرانش بجنگد اما در گناوه باز مسئولیتهایی بر دوش او افتاد که انجام آنها را لازمتر می دانست وی در ابتدای ورود به گناوه در حسینیه معتمدی که محل جمع آوری و کمک به مهاجرین و آوارگان جنگی بود حضور یافت و داوطلبانه شروع به خدمت نمود و پس از مدتی که از طرف فرمانداری ستاد کمک رسانی تشکیل شد.

نامبرده یکی از اعضا فعال ستاد بود که بمدت هشت ماه بدون دریافت حتی یک ریال صمیمانه بدون اینکه در توزیع ارزاق تبعیضی قائل شود ادامه داد بدلیل استعداد و کار آیی و خلوصی که در وجودش آشکار بود برادر فرماندار وقت ایشان را برای خدمت در شهرداری دعوت نمود که مشتاقانه پذیرفته و فعالیت چشمگیر خود را در عمران و آبادی شروع نمود و از خصوصیات ایشان در شهرداری ، کوشش در راه برآوردن حوائج فقرا و طبقه ضعیف بود و همواره از حقوق کارگران فقیر شهرداری دفاع می نمود .

همواره منتظر فرصتی بود که بتواند به جبهه اعزام شود و وقتی که مطلع شد که ۳۰ نفر از طرف حزب جمهوری اسلامی گناوه عازم هستند عاشقانه در روز ۲۸ اسفند به همراه کاروان روانه کربلا شد و پس از ۳ روز تلاش و خدمت در خط مقدم جبهه شوش بر اثر ترکش خمپاره به دیار حق شتافت یادش گرامی و راهش مستدام باد .

مصاحبه

خاطرات شهید

۱- خاطره‌ای از درویش منفرد :

من خبر شهادت محمود را به همسرم ندادم . او در بیمارستان شهدا^۱ ماهشهر مشغول به کار بود و اینکه بعد از دو روز از رئیس بیمارستان برای خانم مرخصی خواستم و خبر شهادت برادرش را به آنها دادم و از آنها خواستم تا چیزی به همسرم نگویند و من به او گفتم که شوهر خاله‌اش مرده است وقتی به منزل پدرش رسید از موضوع باخبر شد و تا کنون به مدت ۲۳ سال است که عضو این خانواده محترم هستم و شدیداً راضی‌ام و برای شهید طلب آمرزش و مغفرت می‌کنم و از خداوند بزرگ برای شادی روح و جاودانی مسئلت دارم .

از وضعیت اخلاقی او هر چه بگویم کم است . او مدیر با اخلاقی بود . زیرک و با مسئولیت بود . او در حفظ بیت‌المال کوشا بود . ساده زیست و قابلیت بالایی داشت او روحیه با جدی داشت . قدرت تدبیر و برنامه ریزی او فوق‌العاده خوب بود او نو آور بود .

یک خاطره - زمانی که من و شهید محمود خاج در بنیاد مستضعفان آبادان کار می‌کردیم . یک وسیله نقلیه شورت از پالایشگاه آبادان جهت یاری رساندن به مستضعفان در اختیار داشتیم .

روزی در خیابانهای شهر مشغول گشت بودیم یک دفعه متوجه شدیم که چند نفر چاقو کش و قلدر به طرف ما می‌آیند و به جان یکدیگر افتاده بودند وقتی که ما می‌خواستیم از آنجا عبور کنیم . آنها خیال کردند که این ماشین کمینته است . زیرا من و محمود در آن زمان ریشهایمان بلند بود عده ای فرار کردند و عده ای با چاقو و دشنه به طرف ما حمله بردند ما هم که در ماشین دو تا چماق بزرگ داشتیم و اینها را بخاطر محافظت اموال مردم و بیت‌المال از دست دزدها گذاشته بودیم به طرف آنها حمله کردیم که آنها فرار کردند و در یک چشم بهم زدن همه چاقوکش‌ها قمه کشی و گردن کلفت‌های آن محل را فراری دادیم و راحت به راهمان ادامه دادیم والسلام .

خدانگهدار شما درویش منفرد

۱۳۸۱/۱۲/۱۶

۲- خاطراتی از زبان همسرش :

۱-۲- عنوان خاطره : کمک به یتیم

عشق و علاقه خاصی به حضرت علی (ع) داشت روزی خانمی بعد از شهادتش به من مراجعه کرد و گفت : شهید خاج همیشه لباس برای بچه‌های یتیم من تهیه می‌کرد و من متوجه نشدم تا یک روز خانمی درب حیاط آمده و کار با شهید داشته می‌خواست لباسهایی که شهید برای بچه‌هایش گرفته بود را ببرد بازار و عوض نماید و این قضیه را از ما پنهان کرده و می‌خواست مخفی باشد و او روحیه خوبی نسبت به کمک به فقیر داشت و می‌خواست راه حضرت علی (ع) و مولایش را ادامه دهد و پیرو او باشد .

۲-۲- عنوان خاطره : تلاش برای مردم

برای خدمت به مردم وقت نمی‌شناخت و علاقه خاصی به خدمت به مردم داشت چون در شهرداری خدمت می‌کرد برای گرفتن امتحانات به تهران می‌رفت و برای شهرداری وسایل می‌گرفت و اولین بار آسفالت را در شهر گناوه شروع کرد و کوچه‌ها و خیابانها شهر را آسفالت نمود و عشق و علاقه خاص به خدمت مردم داشت

۲-۳ - عنوان خاطره : حضورش در جبهه

پایان سربازی شهید همزمان با جنگ تحمیلی . شهید که سربازیش تمام شده بود خیلی ناراحت بود و می‌خواست که بتواند به صورت حال در جبهه شرکت کند که به صورت داوطلب در جبهه شرکت نمود و همان مرحله هم شهید شد قبل از حضور در جبهه عید سال ۱۳۶۰ بود او عیدی از شهرداری سه هزار تومانی گرفته بود نصفش را به خانواده تقسیم کرد و بقیه‌اش را برای رزمندگان هدیه گرفت و رفت و به لقاء الله پیوست .

۲-۴ - عنوان خاطره : معاون شهرداری گناوه

شهید معاون شهرداری گناوه بود و سفرهای زیادی به تهران برای گرفتن وسایل برای شهرداری داشت آخرین سفر که به تهران رفت خیلی لباس برای خانواده گرفته بود به او گفتم چرا این کار را کردی گفت نیاز شهادت بین ، متوجه شدم که او آگاهی نسبت به خود دارد و آرزوی شهادت در دل دارد رفت و شربت شهادت را نوشید و به آرزوی خود رسید .

۲-۵ - عنوان خاطره : بخش اعلامیه‌های حضرت امام

یادم هست ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۷ بود ما با شهید خاج نسبت فامیلی داریم شهید خاج را در خیابان دیدم که بسته‌ای به من داد گفت ببرید خانه تا من بیایم من بردم خانه شهید آمد و باز کرد و گفت این اعلامیه‌های امام است شما نسبت به امام آشنایی دارید گفتم کم او ما را نسبت به امام آشنا کرد و به صورت فعال در برنامه‌های حضرت امام و بخش اعلامیه او شرکت می‌کرد .

۲-۶ - عنوان خاطره : پیشنهاد گلزار شهدا

شهید خاج اولین کسی بود که اول جنگ که در شهرداری بود پیشنهاد درست کردن گلزار شهدا را می‌دهد و زمینی برای گلزار شهدا اختصاص می‌دهد تا شهدا به صورت جمعی باشند و قطعه شهدا تشکیل گردید و این کار را کرد و گلزار شهدا فعلی گناوه توسط شهید خاج درست شده و خود یکی از شهدا این گلزار است .

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد

خاطرات

در وصف خصوصیات اخلاقی شهید

خصوصیات طرز برخورد محمود خاج را با دنیای فانی از چند مورد قابل توجه است و بعد از آن برخوردش با انقلاب اسلامی اول آنکه شهید عزیزمان از خانواده طبقه سوم ضعیف ولی مذهبی و دیندار بوده در رابطه‌اش با دنیا هرگز دنیا دوست نبود و چه آنزمان طاغوت که قشرهای مردم در دنیا فرو رفته بودند چه در انقلاب که مردم بسیاری بیدار شدند همیشه می گفت :

فقط باید خدا را داشت و آخرت را در نظر گرفت که زندگی جاویدان آنجاست .

به مال دنیا و مقام اهمیت نمیداد وقتی خودش را شناخت تمام وجود خودش را صرف دیگران میکرد چه دوستان چه اقوام هرگز از او رنجیده خاطر نشدند در حال بی‌اعتنایی به دنیا به زندگی امیدوار بوده امید به آنکه بتواند خودش را وقف دیگران کند و مایه شادی دیگران شود تا آنجا که می‌توانست در راهنمایی کردن دیگران می‌کوشید .

هیچ وقت نماز و روزه‌اش را ترک نمی‌کرد در گرمای طاقت فرسای آبادان با زبان روزه به روستاها می‌رفت و مردم را با جمهوری اسلامی آشنا می‌کرد و بسیار مهربان بود و خوش برخورد بود همیشه لبخند بر لب داشت و هیچگاه از زندگیش ناراضی نبود و با حقوقی که میگرفت به دیگران ببخشی می‌کرد خانواده‌اش را دلداری می‌داد که ناراحتی‌های ناشی از جنگ را تحمل کنند و صبر انقلابی داشته باشند که در رابطه با انقلاب او عاشق جمهوری اسلامی بود و همیشه می‌گفت :

خدایا این لیاقت و توفیق را به من بده تا برای این انقلاب و این مردم خدمت کنم .

او بی‌نهایت و دیوانه وار امام را می‌ستود و خداوند بزرگ این توفیق را به او داد که بتواند برای یک بار چهره نورانی امام عزیزمان را از نزدیک ببیند اما متأسف بود از اینکه چهره زیبای امام را نبوسیده و بر قدمهای امام بوسه نزده .

در مجلسی که او حضور داشت هرگز کسی نمی‌توانست از انقلاب بد گوئی کند چون می‌دانست شهید محمود عاشق انقلاب است با هر کسی از انقلاب اسلامی بد می‌گفت با شدیدترین وجه روبرو می‌شد و برایش فرق نمی‌کرد که طرف مقابل چه کسی باشد.

از هر راهی که می‌توانست برای جمهوری اسلامی تبلیغ می‌کرد او بسیار ناراحت بود که چرا به جبهه نرفته اما در عوض پشت جبهه را محکم گرفته بود تا نصفه‌های شب دنبال کار مردم بود و به فکر دیگران آرزوی شهادت در وجودش نقش بسته بود .

همیشه دنبال فرصتی می‌گشت که خودش را به جبهه حق و باطل برساند و باز خداوند رحیم این توفیق بزرگ را به عنایت کرده و روزی که قرار بود فردایش با برادران دیگر به جبهه برود در پوست خودش نمی‌گنجید روحش در کالبد جسمش قرار نمی‌گرفت و چون پرنده‌ای عاشق پرواز دیوانه رفتن بود و لحظه شماری می‌کرد و به ما می‌گفت :

بالاخره به این آرزوهایم هم رسیدم و اگر لیاقت داشته باشم آرزوی دیگری دارم که شهادت است نصیب من هم

بشود .

صبح روز جمعه که چند لحظه ای دور از خواب بیدار شده بود خشمگین به این طرف و آن طرف می رفت و دعا می کرد خدایا برادران نرفته باشند تا من هم به آنها برسم و وقتی که رفت و دید که هنوز برادران نرفته اند به خوشحالی اش افزوده شد همه بچه ها و دوستانش را بوسید با همه خدا حافظی کرد و رفت.

بسوی معبود خودش و چه زیبا و شورانگیز از نظر ما دور شد و به لقاءالله پیوست و چه زیبا عاشقی به معشوقی رسید و از بند هجران رها گشت خوشحالیم که به آرزوهایش رسید و به معبود خود پیوست خوشحالیم که او هم یکی از بندگان برگزیده خدا شد و خداوند عزیز او را به پیش خود فراخواند و به انتظارش پایان داد .



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران